

میان‌روی دمکراتیک، تنها راه نجات ایران

فاضل غیبی

رستاخیز زن زندگی آزادی از این نظر نیز رستاخیزی بی‌همتا است که بزرگ‌ترین جهش اجتماعی - سیاسی ممکن در تاریخ را هدف خود قرار داده است. این خیزش می‌خواهد ایران را از بدوی‌ترین اشکال ممکن حکومت، یعنی ولایت مطلقه و فاشیستی اسلامی، به نظام دمکراتیک رایج در جهان پیشرفته تبدیل کند.

می‌توان پرسید: آیا نمی‌توان این جهش را کوتاه‌تر کرد تا شاید پیروزی آن سریع‌تر ممکن گردد؟ پاسخ شوربختانه منفی است، زیرا ایرانی که در آستانه انقلاب ۵۷ امکان داشت به مدد برخی رفرم‌های ساده و تنها با چند گام به دمکراسی سیاسی نیز دست یابد، با سقوطی همه‌جانبه که انقلاب ۵۷ به دنبال داشت، به چنان مغاکی درغلتید، که امروزه برای خروج از ورطه کنونی ناگزیر از دست زدن به جهشی چنین بلند و به غایت دشوار است!

در عمل نیز تجربه چهار دهه گذشته نشان داده است که هر کوششی برای کوتاه کردن جهش به سوی دمکراسی، جز درغلتیدن به شکستی دیگر نیست. شاهد آنکه همه کوشش‌ها برای کوتاه کردن آن از هر دو جهت با شکست روبرو شده است:

کوشش از پایین با اصلاح‌طلبی، بدین امید که با رفرم‌هایی اوضاع کشور تا حدی عادی شود؛ کوششی که در عمل جز زمان خریدن برای تحکیم حکومت جهل و جنایت نتیجه‌ای در بر نداشت؛ و کوشش از بالا، بصورت کوشش‌هایی پیدا و پنهان که در این سال‌ها برای نزدیکی به برخی ارگان‌های رژیم مانند ارتش، برای جلب به پروژه گذار از حکومت اسلامی صورت گرفته‌اند، که این نیز در عمل نتیجه عکس داده است. زیرا در نظام توتالیتر همه ارگان‌ها ملزم به سرسپردگی تام و تمام هستند. (به هر حال امروزه این گزینه با تعویض رده بالای ارتش با مهره‌های سپاه پاسداران از میان رفته است.) صرف‌نظر از این که هر گونه نزدیکی به ارگان‌ها و یا عواملی از رژیم به امتیاز دادن به آنها و ناگزیر به خدشه‌دار شدن نظام دمکراتیک آینده خواهد انجامید.

بنابراین تنها یک راه در برابر رستاخیز زن زندگی آزادی گشوده است و آن پیشرفت در راستای مسیری است که در ماه‌های گذشته با سربلندی پشت سر گذاشته، و آن کوشش برای استواری منش دمکراتیک و همبستگی ملی در میان ایران‌دوستان است. در این میان نکته این است که منش دمکراتیک به مدارا و همزیستی با دیگران محدود نمی‌شود، بلکه در درجه نخست به رشد «سرافرازی شهروندی» نظر دارد. از سوی دیگر نگاهی به تداوم رستاخیز زن زندگی آزادی در ایران و جهان نشان می‌دهد که ایرانیان از برخی ویژگی‌های تاریخی و هویتی برخوردارند که با دنیای مدرن همسویند؛ ویژگی‌هایی که شهروندان

کشورهای پیشرفته برای دست یافتن به آنها کوشش‌های فرهنگی و تربیتی بزرگی را پشت سر گذاشته‌اند. با این‌همه لایه‌های عقب‌مانده اجتماعی و رسوبات فکری و رفتاری شیعیگری تا به حال موانعی در راه پیشرفت پرشتاب خیزش نوین ایرانیان ایجاد کرده و به مشکلاتی چند انجامیده یا به آنها دامن زده است.

صرف‌نظر از وابستگان به «چپ روسی»، از جمله این موانع متأسفانه منش سلطنت‌طلبان است که در چهار دهه گذشته نه تنها از آموزگار زمانه نیاموخته‌اند، بلکه انگیزه‌های کین‌خواهانه خود را در پس آرزوی بازگشت به «عصر طلایی محمدرضاشاه» پنهان می‌کنند. این گروه که در سالیان گذشته در سپهر سیاسی ایران نمودی نداشت، با اوجگیری خیزش نوین ایران با اتخاذ سیاست تبلیغی مهاجم به پشتیبانی فعال از شاهزاده رضا پهلوی روی آورد، در حالی که خود شاهزاده پیش از این و در طول سال‌های گذشته با منشی دمکراتیک ظاهر شده و چنانکه در تورنتو نیز تأکید کرد، احترام به گروه‌ها و افراد مخالف را از موازین مهم منش دمکراتیک می‌دانند.

تا آنجا که رویکرد دمکراتیک شاهزاده رضا پهلوی در لحظاتی تاریخی به این چشمداشت دامن زد که عزم آن دارد با منشی دمکرات‌مآبانه در همبستگی برای رستاخیز نوین ایران شرکت نماید. بی‌گمان چنین مشارکتی بدینکه نشان می‌داد، «شاهزاده» نیز در جامعه دمکراتیک «شهروندی» بیش نیست، نه تنها برای رشد دمکراسی در ایران پیروزی بزرگی می‌بود، بلکه این "دگردیسی" می‌توانست برای شخص رضا پهلوی در ایران آینده موجب شایستگی تاریخی بی‌همتایی گردد.

اما از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان، تو گویی از اعماق تاریخ برخاسته و با دمکراسی و حقوق شهروندی بکلی بیگانه‌اند، به شاهزاده فشار آوردند تا از هرگونه همکاری با دیگران ابا نماید، تا بتواند نقشی همانند پدران خود بازی کند.

این توهم که متأسفانه به صدها هزار ایرانی میهن‌دوست گسترش یافت، غافل از این است که پشتیبانی تمامی میهن‌دوستان از شاهزاده نه عملاً ممکن است و نه نظراً مطلوب؛ زیرا پس از فاجعه ۵۷ چنین الگویی، بدرستی در تصور اغلب ایرانیان یادآور پیدایش دیکتاتوری نوینی است.

این درحالیست که رستاخیز مهسا برای نخستین بار در تاریخ از این ویژگی والا برخوردار است که هر گروه و فردی را با هر ویژگی و رنگی در خود می‌پذیرد و جز همبستگی برای گذار از فاشیسم اسلامی به آینده‌ای دمکراتیک برای ایران انتظاری ندارد.

این ویژگی والا از آنرو در رستاخیز نوین ایران تحقق یافته که خوشبختانه ایرانیان، به ویژه نسل جوان، با درس‌آموزی از ماجراجویی‌های چپ و راست در سده گذشته، به اکثریت از میانه‌روی در اهداف و روش‌های سیاسی پشتیبانی می‌نمایند. ملت ایران «در حسرت یک زندگی معمولی» در میهنی

دمکراتیک و آزاد، بخوبی دریافته است، که امنیت و رفاه اجتماعی و پیشرفت سیاسی تنها در سایه نظام دمکراتیک میانه‌رو ممکن است، دستکم به این دلیل که نوسازی ایران به همکاری و نیروی سازنده همه ایرانیان نیاز خواهد داشت.

از سوی دیگر، دشمنان ایران و ایرانی از راست و از چپ به خوبی می‌دانند که بزرگ‌ترین ضربه بر جامعه و جنبش دمکراتیک تضعیف میانه‌روی سیاسی است. اما از آنجا که نمی‌توانند مستقیماً به میانه‌روی سیاسی حمله‌ور شوند، با تهاجم تبلیغی از موضع راست و چپ افراطی با حملات از دو سو فضای جنبش و جامعه را متشنج می‌کنند. در این میان جالب نظر است، که در ایرانی که در آن مفهوم جداسری قومی شناخته شده نیست، سلطنت‌طلبان با آنکه بخوبی می‌دانند که «تجزیه‌طلبی» از واردات «چپ روسی» است اما بر مخالفان خود به عنوان «تجزیه‌طلب» می‌تازند و چپ‌ها که تا بحال از خود درکی از دمکراسی نشان نداده‌اند، مخالفان خویش را به دیکتاتور پرستی متهم می‌کنند.

از آنجا که رستاخیز نوین ایران از یکسو ریشه در آرزوهای ملت بزرگ ایران دارد و از سوی دیگر، بیانگر والاترین خواسته‌های شهروندی در دمکراسی نوین است، این رستاخیز در برابر فاشیسم اسلامی از نظر تاریخی «محکوم» به پیروزی است. رستاخیز زن زندگی آزادی انرژی خود را از پشتیبانی ده‌ها میلیون ایران‌دوست می‌گیرد و بدین سبب نیز سرزنده و بالنده به پیش خواهد رفت، و نه فقط همچون ماه‌های اخیر، بلکه در آینده نیز با تکیه بر بیداری ایران‌دوستان بر هرگونه بحرانی غلبه خواهد کرد. و آنچه گفته آمد ناشی از توهم یا شعارزدگی نیست بلکه تأکیدی بر نیازی تاریخی است که ایران امروز و فردا گریزی از تحقق آن ندارد!

این نیز گفتنی است که هنوز بسیاری از ایران‌دوستان امید آن دارند که با پشتیبانی از شاهزاده رضا پهلوی نیرویی فراهم آید که بتواند فرآیند دشوار گذار از حکومت اسلامی را به پیش ببرد، اما متأسفانه با توجه به نابکاری و سخت‌جانی حکومت فاشیسم اسلامی چنین آرزویی برآوردنی نیست، زیرا با وجود همه ویژگی‌های مثبت و نیات پاکی که بدرقه راه وی است، پشتیبانی از او اگر به جدایی از رستاخیز بزرگ ایران منجر شود، نتیجه‌ای در بر ندارد. وانگهی ملت ایران در درازنای سده گذشته، از انقلاب مشروطه تا به امروز، برای تحقق آرزوی زندگی در آزادی و رفاه کوشیده است و می‌رود که با خیزش زن زندگی آزادی، شاهد پیروزی را در آغوش بگیرد. از این‌رو در لحظه حاضر پشتیبانی قاطع از رستاخیز نوین ایران تنها گزینه شایسته برای هر ایران‌دوستی است.

نگارنده این سطور در سال‌های گذشته با توجه به ناتوانی اعتماد ملی، تخریب شخصیت‌های ایرانی بدست تبلیغات نابکارانه حکومت اسلامی و در نهایت استفاده از اسلام برای تحکیم رژیم فاشیستی حاکم، شاهزاده رضا پهلوی را به عنوان نامدارترین ایرانی فراخوانده بود (از جمله در نوشتار: «سخنی

با شاهزاده رضا پهلوی» ۲۰۲۰ م. (۱)) تا برای جلب نخبگان ایرانی به رایزنی درباره راه گذار به آینده بکوشد و همچنین با دوری قاطعانه از اسلام به عنوان ایدئولوژی رژیم فاشیستی حاکم، اراده ایرانیان برای گذار از حکومت جهل و جنایت را پیشگامی کند.

با برداشتن چنان گام‌هایی در سال‌های پیش از رستاخیز زن، زندگی، آزادی، این امکان فراهم می‌آمد که گروهی از نخبگان ایرانی مورد اعتماد ملی قرار گیرند و جمعی گرد می‌آمد که امروزه می‌توانست با محبوبیت و اقتدار معنوی خود، گذار از حکومت جهل و جنایت را هدایت کند. اما متأسفانه شاهزاده پهلوی به "محبوبیت موروثی" خود بسنده کرد و از برداشتن گامی به سوی آینده ایران خودداری نمود. در عین حال هواداران شاهزاده پهلوی بالاخره باید در نظر گیرند که هرچند دوران پهلوی در مقایسه با عصر نکبت اسلامی "والا تر" می‌نماید، اما آن دوران در نهایت به سبب نارسایی دموکراسی سیاسی و عقب‌ماندگی دستگاه اداری کشور از هماهنگی با رشد جامعه به پایان خط رسید، و در نبود بدیل و جایگزینی شایسته، کشور دچار چنان بحرانی شد که آخوندها سرنوشت کشور را در دست گرفتند.

زمانی از قول احمد کسروی چنین جعل کرده بودند که ایران یک حکومت به ملایان بدهکار بود و اینک سلطنت‌طلبان چنان جلوه می‌دهند که ملت ایران وظیفه دارد تا «ناسپاسی» خود نسبت به شاهان پهلوی و تن دادن به انقلاب اسلامی را با تجدید نظام سلطنت جبران نماید! در حالی که شایسته بود تا هواداران نظام سلطنت که بیش از هر قشر اجتماعی از مواهب دوران محمدرضا شاه برخوردار شده بودند، در چهار دهه گذشته با تمرین دموکراسی، دین خود به ملت ایران را ادا کنند. شاید دیر نباشد آن روزی که این هواداران از اینکه شاهزاده به معجزه براندازی موفق نخواهد شد، دچار سرخوردگی گردند و وی را نیز آماج حملات خود قرار دهند، چنانکه امروزه چپ‌ها «شکست مطلوب» رستاخیز نوین ایران را به یکدیگر شادباش می‌گویند، زیرا هر انقلابی جز «انقلاب کارگری» را ناروا و محکوم به شکست می‌دانند!

بنابراین حلقه مفقوده برای پیشرفت جامعه ایران و انگیزه اصلی بحران سیاسی از انقلاب مشروطه تا با امروز، نارسایی دموکراسی بوده است و دیگر هیچ! و واقع‌بینی حکم می‌کند که رستاخیز زن زندگی آزادی را با میانه‌روی سیاسی به سوی بازبینی قانون اساسی مشروطه از سوی مجلس مؤسسان برای تثبیت دموکراسی پارلمانی به پیش برانیم. زیرا هر گزینه دیگری به معنی ماجراجویی سیاسی و بر باد دادن کوشش‌های نیم سده در راه تحکیم قانونمداری مدنی و دموکراسی سیاسی خواهد بود.